

زن معاصر ایرانی و تبیین برخی عوامل زمینه‌ساز چالش‌های هویتی و پیامدها

h.beygi12@gmail.com

b.beygi.m3764@gmail.com

ک هادی بیگی ملک‌آباد / دکترای اندیشهٔ معاصر مسلمین، جامعهٔ المصطفی العالمیه

بانو بیگی ملک‌آبادی / دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز

دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۲ - پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۹

چکیده

هویت در کلی‌ترین نگاه، برداشت هر فرد از خود در جامعه است. هویت، چه زنانه و چه مردانه، در برهه‌هایی در معرض برخی چالش‌ها قرار می‌گیرد. دیدگاه‌های مختلفی دربارهٔ علت بروز این چالش بیان شده است. آنچه در این مقاله به‌عنوان چارچوب نظری اختیار شده، اختلاط و رقابت مرجعیت‌های معنایی است. هر نظام معنایی دارای یک تمامیت و یکپارچگی است که همهٔ اجزای خود را در پیوندی تعادلی (نه لزوماً مطلوب) حفظ می‌کند و عدم تعادل آن‌گاه پدیدار می‌شود که پای یک مرجعیت معنایی دیگر به میان آید. هویت از آنجاکه لایه‌های متفاوتی دارد، معمولاً ابتدا در لایه‌های بیرونی‌تر - که بیشتر ناظر به کنش‌ها و رفتارها هستند - دچار تغییر می‌شود و این وضعیت در صورت حیات و پویایی لایه‌های درونی‌تر، با یک نوع مقاومت فرهنگی همراه خواهد بود و تا مادامی که تمام لایه‌های هویتی با هم همخوان نشوند، همواره عدم تعادل و چالش هویتی باقی است. اشتغال، تجرد، حجاب و... از جمله عواملی‌اند که در موقعیت جدید زن ایرانی را به‌نوعی با چالش هویتی روبه‌رو ساخته که در این مقاله با چارچوب نظری یادشده و روش تحلیلی - اسنادی به آنها پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: چالش، هویت، مرجع معنا، اشتغال، تجرد، زن، مقاومت فرهنگی، لایه‌های هویتی.

هویت در اصطلاح به معنای تلاش آگاهانه، مستمر و دائمی کنشگران برای پاسخ‌گویی به پرسش چستی و کیستی و نحوه شناسایی و معرفی خود در برابر دیگری است. در حقیقت، مفهوم هویت، پاسخ آگاهانه هر فرد، قوم یا ملت به سؤالاتی از این قبیل است: که بوده؟ کجا بوده؟ چه بوده؟ چه هست؟ متعلق به کدام قوم و نژاد است؟ خاستگاه اصلی و دائمی اش کجاست؟ به چه جامعه و ارزش‌هایی تعلق دارد؟ صاحب چه فرهنگ و تمدنی است؟ پاسخ به این سؤالات است که یک فرد انسانی و ارزش‌های او را از همنوع خود متمایز می‌کند و تعلق فرد به گروهی خاص را نشان می‌دهد (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰، ص ۶۱).

هویت باید به‌عنوان سازه‌ای که در روابط بین شخصی ساخته می‌شود، فهمیده شود، نه به‌عنوان احساس تعلق کردن در چارچوب فردیت شخصی. در واقع، هویت یک سازه اجتماعی است و به‌طور اجتماعی تثبیت می‌شود و از زندگی اجتماعی و روزمره مردم بیرون می‌آید (زارع شاه‌آبادی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۱، به نقل از: لاور، ۲۰۰۸). در جوامع سنتی و در زندگی پیشامدرن، هویت مسئله نبود، طبیعت آدمی امری ثابت و از پیش روشن و استوار بود. به گفته هایدگر، آدمی تصویری بود که از چشم خداوند یا خدایان دیده می‌شد و هویت او کارکرد یک نظام مقتدر از پیش تعیین‌شده باورهای دینی و اسطوره‌ای بود (احمدی، ۱۳۷۸، ص ۳۹).

اما هویت در جوامع امروزی داده‌ای از قبل تعیین‌شده نیست، بلکه شکلی سیال دارد که باید آن را ساخت و در برهه‌های مختلف تحت بازنگری قرار داد. فرایندهای عقلانی شدن و افسون‌زدایی که از سده‌های پیشین آغاز شده‌اند به زوال ارزش‌های سنتی و تضعیف مراجع سنتی اقتدار و تکثر فزاینده حوزه‌های ارزشی منجر شده‌اند. نتیجه این مسائل، عدم قطعیت و نوعی رهاشدگی فرهنگی است که به فروپاشی شالوده‌های سنتی هویت منجر می‌شود، اما داشتن هویتی منسجم و مشخص نیاز انسانی است. این نیاز دیگر از قبل به فرد اعطا نمی‌شود، بلکه وظیفه بر ساختن آن بر عهده خود فرد است. به عبارتی، هویت در مدرنیته متأخر به‌صورت پروژه‌ای درمی‌آید که باید به گونه‌ای بازاندیشانه ساخته شود، اما این تکلیف باید در میان تنوع حیرت‌آوری از انتخاب‌ها و امکان‌ها انجام گیرد (لاپتین، ۱۳۸۰، ص ۳۰۹).

در سال‌های اخیر در ایران مسائلی که محور اصلی آنها زنان هستند، به صورت‌های مختلف و از دیدگاه‌های گوناگون مطرح شده است. از جمله واقعیت‌هایی که در جامعه وجود دارد و زمینه‌ساز پیدایش چالش‌های هویتی در میان زنان شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تفاوت حقوق و امتیازات زن و مرد؛ نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی میان زنان و مردان؛ وجود فرهنگ مردسالار و رواج باورهای کلیشه‌ای جنسیتی و وجود نوعی جنس‌گرایی در فرهنگ عمومی که غالباً با تحقیر زن همراه است (رفعت‌جاء، ۱۳۸۷، ص ۴)؛ بالا رفتن سن ازدواج در میان دختران و مسائل مربوط به مجرد - هویت؛ اشتغال زنان و تعارضات نقشی آنها؛ و نحوه پوشش و سبک آرایش زنان در فضای عمومی جامعه.

امروزه مسئله زنان، نه صرفاً به‌عنوان مسئله‌ای جهانی، بلکه به‌عنوان درگیری‌های بین سنت و مدرنیته در داخل ایران نیز بدل شده است؛ لذا برخورد سنت با مدرنیته طی دهه‌های اخیر در برجسته کردن مسئله هویت فردی و اجتماعی زنان و دختران و مشارکت سیاسی و اجتماعی آنان و ایفای نقش‌های اجتماعی مدرن و سنتی بیشتر نمایان شده است (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۱۵).

دیدگاه‌های گوناگونی در مورد زن و حضور اجتماعی او در جامعه وجود دارد؛ از جمله اینکه برخی نگران وضعیت موجود زن، از جمله حضور او در جامعه هستند و ایدئال آنها بازگشت زن به نگاه سنتی است و هویت اصلی و وظیفه اجتماعی زن را در همان تعاریف سنتی از زن می‌دانند.

عده‌ای دیگر هم نگران وضعیت موجود زن در جامعه هستند، اما از جهات دیگر و آن اینکه وضعیت زنان را از لحاظ آموزشی و اشتغال و مشارکت اجتماعی با توجه به جمعیت آنها مطلوب نمی‌دانند و معتقدند که در زمینه اشتغال و بسیاری از حوزه‌های اجتماعی و قانونی و فرهنگی به زنان ظلم شده و می‌شود و خواهان وضعیت بهتر و افزایش آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی بیشتری برای زن ایرانی هستند. برخی دیگر هم وضعیت موجود زن ایرانی را رضایت‌بخش می‌دانند. به نظر می‌رسد که این احساس رضایت از چند جنبه ناشی می‌شود: اول اینکه از مقایسه وضعیت زن فعلی با وضعیت گذشته زن ایرانی باشد؛ چراکه خیلی از موقعیت‌ها و شرایط زن کنونی ایرانی برای زنان گذشته، که اکنون مادران و مادر بزرگ‌های فعلی هستند، در حد آمال و آرزو بوده است؛ و دوم اینکه می‌تواند از مقایسه زن ایرانی با وضعیت زنان در بسیاری از کشورهای لاقبل همسایه ایران و کشورهای اسلامی باشد که از برخی حقوق اولیه اجتماعی هم محروم هستند.

با توجه به مسائل مختلفی که زنان جامعه ما با آن روبه‌رو هستند و دیدگاه‌های گوناگونی که در مورد زن و هویت او و حضور اجتماعی او در جامعه - که در شاکله فرهنگی و معنایی جامعه ایرانی وجود دارد - زن جامعه ایرانی را با سؤالات و چالش‌های هویتی و به‌ویژه ذهنی روبه‌رو کرده است؛ از جمله اینکه زنان جامعه ما باید کدام‌یک از این دیدگاه‌ها را اساس هویت خود قرار دهند؟ آیا همان نگاه سنتی به زن را بپذیرند و لوازم و نقش‌های آن را هدف خود قرار دهند یا اینکه نگاه جدید به زن را مهم بدانند؟

این مقاله قصد دارد تا به مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز چالش‌های هویتی و پیامدهای آنها برای زنان بپردازد.

هویت و صعوبت ایضاح مفهومی آن

گیلنر معتقد است، هویت شخصی چیزی نیست که در نتیجه تداوم کنش‌های اجتماعی به او تفویض شده باشد؛ بلکه چیزی است که فرد باید آن را به‌طور مداوم و روزمره ایجاد کند و در فعالیت‌های بازتابی خویش از آن پشتیبانی کند. وی معتقد است که خود انسان در کنش متقابل با دیگران است که هویتش را ایجاد و در جریان زندگی آن را پیوسته تغییر می‌دهد. «خود» مفهوم منفعلی نیست که تنها تحت تأثیر عوامل بیرونی شکل بگیرد، بلکه ناشی از تعامل درون و بیرون است (گیلنر، ۱۳۸۷، ص ۳۲).

هویت، ماهیتی پارادوکسیکال دارد و همین امر باعث شده که تعریف جامع و مانعی از هویت وجود نداشته باشد. عماد افروغ در کتاب *هویت ایرانی و حقوق فرهنگی* در مورد پارادوکس‌هایی که در زمینه هویت وجود دارد، به سه پارادوکس اشاره می‌کند:

اولین پارادوکس هویت به این برمی‌گردد که هویت به‌طور هم‌زمان حامل یک عنصر ایستا و یک عنصر پویاست. از یک‌سو، رجوع به مفهوم هویت بیانگر استمرار و تداوم تاریخی است، اما از سوی دیگر، نباید این واقعیت را نادیده

بگیریم که هویت همواره در معرض بازتعریف و بازتولید است؛ مثلاً اگر زمانی زبان فارسی اساس هویت ایرانی بوده است، معلوم نیست الآن هم بتواند آن نقش را ایفا کند؛ یا اگر زمانی تأهل و مادری مساوی بود با تمام هویت یک زن، آیا همچنان با قوت خود باقی هستند. بنابراین برحسب شرایط مجبوریم تعریف مجددی از هویت داشته باشیم. ما از میان عناصر فرهنگی خویش دست به انتخاب می‌زنیم. این بدان معنا نیست که آنها وجود ندارند، بلکه در واقع ما بعضی از آنها را می‌بینیم و بعضی را نمی‌بینیم و این به شرایط محیطی ما برمی‌گردد.

پارادوکس دیگر به هویت‌های چندگانه برمی‌گردد. معمولاً افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی الزاماً به یک هویت وابسته نیستند و می‌توانند هویت‌های مختلفی را پذیرفته باشند: مثل هویت قومی، هویت دینی، هویت زبانی، هویت ملی، هویت جنسیتی و هویت مربوط به گروه‌های شغلی. بنابراین یکی از معضلات هویت، وجود هویت‌های مضاعف است؛ لکن باید تلاش کنیم وجه اشتراک بین هویت گروه‌های مختلف را پیدا کنیم.

پارادوکس سوم به این نکته برمی‌گردد که اگر ما بخواهیم بر هویت تکیه کنیم، چون هویت بار احساسی و ارزشی دارد، با رفتار عقلانی تباین پیدا می‌کند. رفتار عقلانی مستلزم برآورد سود و هزینه است؛ اما هویت در واقع باردار سنت است. پاسخ‌های متعددی به این پارادوکس داده شده است. یک جواب این است که هرچند هویت مربوط به گذشته و تاریخ است، ولی در عین حال دلالت‌های اقتصادی و معطوف به سود و زیان نیز دارد؛ یعنی این‌طور نیست که ما عقلانیت را بتوانیم صرفاً در رابطه با سود و زیان اقتصادی ببینیم؛ در غیر این صورت ممکن است به ظاهر به یک سود و نتیجه اقتصادی برسیم؛ اما هزینه‌های فرهنگی زیادی را در قبالش بپردازیم؛ هزینه‌هایی که دیر یا زود منابع اقتصادی را متأثر خواهد کرد (افروغ، ۱۳۸۷، ص ۲۶-۲۷).

سطوح هویت

هویت درجات و انواع گوناگونی دارد و به تناسب پدیده‌هایی که انسان از طریق آنها خود را می‌شناسد و به دیگران می‌شناساند، می‌توان هویت داشت. برخی از هویت‌ها شناخته شده‌تر هستند و روی هم رفته هویت‌های کلان را شکل می‌دهند. انواع گوناگون هویت در یکی از این سه سطح قرار می‌گیرند:

سطح خرد (هویت شخصی)

هویت شخصی نخستین مرحله از شکل‌گیری هویت است که در آن، فرد طی مراحل خود را متمایز از محیط و دیگران می‌داند. این شکل‌گیری هویت شخصی از طریق فردی شدن صورت می‌گیرد. در جریان این فرایند، فرد غیرمتعارف به یک وجود منحصر به فرد تبدیل می‌شود و یا مراحل را پشت سر می‌گذارد که از طریق آن جنبه‌های متفاوت زندگی شخص به یک کل غیرقابل تقسیم‌تر تبدیل می‌شود. خود مفهومی یا خود هویتی، جمع کل دانش یک انسان و درک او از خود است. مفهوم خود، از خودآگاهی - که آگاهی از خود است - متفاوت می‌باشد. خود مفهومی از ویژگی‌های روانی، فیزیکی و اجتماعی است که می‌تواند تحت نفوذ دیدگاه‌ها، عادت‌ها، اعتقادات و اندیشه‌ها قرار گیرد.

معمولاً در بحث سطح شخصی هویت، هویت‌های بنیادین و نخستین بشری، یعنی رابطه فرد با محیط کوچک خانوادگی او، مورد بررسی قرار می‌گیرد. هویت شخصی از نوع هویت‌های مستحکم و ثابت است که به‌ندرت دچار دگرگونی و بحران می‌شود.

سطح میانی (هویت اجتماعی)

دومین سطح در مطالعات مربوط به هویت، سطح اجتماعی و هویت اجتماعی فرد است. هویت اجتماعی دارای گوناگونی و کثرت است و این‌گونه از هویت، که از رابطه فرد با جامعه و محیط اجتماعی وی ناشی می‌شود، می‌تواند انواع بسیار گوناگونی را که خود به لحاظ جایگاه و اهمیت قابل دسته‌بندی است، دربر می‌گیرد.

پس از گذشت مراحل از سن، «خود» وارد عرصه اجتماعی می‌شود و با دیگران و هم‌نوعان یا کسانی که با او متفاوت هستند، روبه‌رو می‌شود. در این مرحله است که امر «غیریت‌سازی» خودبه‌خود توسط فرد با محیط او صورت می‌گیرد. بخش مهمی از هویت‌های انسانی در این سطح قابل بررسی است و فرد در عین حال می‌تواند از هویت‌های اجتماعی گوناگون برخوردار باشد. هویت‌های اجتماعی از جنبه بالایی از سیالیت برخوردارند. فرد می‌تواند به‌آسانی هویت‌هایی نظیر هویت آموزشی، صنفی، ورزشی و هنری خود را تغییر دهد. در سطح اجتماعی هویت‌های دینی، قومی و نژادی از استحکام بیشتری برخوردارند و شخص، به‌ویژه در رابطه با هویت نژادی و قومی، کمتر قادر به تغییر و فادارای هویتی خود است.

سطح کلان هویت ملی

هویت ملی که برخی آن را هویت محوری می‌نامند، کلان‌ترین و عالی‌ترین سطح هویتی برای فرد است و در مقایسه با هویت‌های اجتماعی از استحکام و تداوم‌پذیری بیشتری برخوردار است. معمولاً همانند سطح هویت شخصی، هر فرد دارای یک هویت ملی بیش نیست و حتی اشخاص دارای تابعیت مضاعف در نهایت یک هویت ملی برای خود قائل‌اند. گذشته از این، «هویت ملی» بر ایند هویت‌های دیگر، به‌ویژه هویت‌های اجتماعی است و هویت‌هایی نظیر هویت دینی، نژادی، قومی و فرهنگی، عناصر شکل‌دهنده هویت ملی‌اند و نه در سطح آن (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۶۹-۷۱).

هویت اجتماعی تعبیری است که فرد از خود در رابطه با دیگران دارد و براساس عضویت در رده‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی شکل می‌گیرد. هویت افراد وابسته به برداشت دیگران و شناسایی دیگران است و شناسایی دیگران لازمه تثبیت هویت است. در معنای اصلی هویت، تشابه و تمایز مطلق است (جنکینز، ۱۳۸۱، ص ۴۵).

چالش هویت، بحران هویت و رویکردهای نظری

تعارض هویتی چالشی است که فرد در برآوردن ابعاد گوناگون تشکیل‌دهنده هویت خویش با آن مواجه است و ممکن است از تعدد یا تفاوت این ابعاد ناشی شده باشد (تبریزی و هوشنگی، ۱۳۹۲، ص ۱۴).

بحران هویت در واقع بحران رابطه «من» با «غیر من» است (احمدی، ۱۳۷۸، ص ۴۹). بحران هویت هنگامی به وقوع می‌پیوندد که یک اجتماع در یابد آنچه زمانی بدون چون‌وچرا به‌عنوان تعاریف فیزیکی و روان‌شاسانه خود جمعی خویش پذیرفته شده بود، دیگر در شرایط جدید قابل پذیرش نیست (زارع شاه‌آبادی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۱، به نقل از: لوسین پای، ۱۹۷۷).

یکی از نظریه‌پردازان هویت اجتماعی، پیتر بورک است. اساس نظریه هویت پیتر بورک عبارت است از اینکه اضطراب‌های اجتماعی ناشی از هویت‌های نامنظم و چندگانه‌ای است که تعارض آنها با یکدیگر استرس ایجاد می‌کند. به نظر پیتر بورک، افراد دارای هویتی ثابت نیستند، بلکه با توجه به هر نقشی که در جامعه ایفا می‌کنند، هویت جدید ایجاد می‌شود. این هویت‌ها ممکن است گسسته یا شکسته و ناقص باشند و تا وقتی که تعارض این هویت‌های ناقص برطرف نشود، تعارض و اضطراب اجتماعی باقی می‌ماند (ایمان و کیدقان، ۱۳۸۳، ص ۸۳ به نقل از: پیتر بورک).

دورکیم در نظریه انومی خود، این مطلب را عنوان می‌کند که دوره‌هایی در جامعه پدیدار می‌شوند که در آنها عامل وحدت‌بخش نخستین دچار خلل می‌شود و وضعیتی به وجود می‌آید که در آن از یک سو، پیچیدگی‌های جامعه بیشتر و گروه‌های جدیدی پیدا شده و انسجام سنتی به هم ریخته و از سوی دیگر، نظام جدیدی استوار نشده است. در این مرحله است که وضعیت بی‌هنجاری یا انومی پدید می‌آید (آزاد ارملی و بهار، ۱۳۷۷، ص ۸۳).

اگر ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی نتوانند اقتداری آمرانه داشته باشند و مدیریت اخلاقی لازم را بر فرد اعمال کنند، فرد نمی‌تواند جهت رفتار خویش را تعیین کند. در این شرایط، هنجارها و معیارهای اجتماعی پریشان می‌شوند یا اینکه با یکدیگر سازگاری نمی‌یابند و فرد برای هماهنگ شدن با آنها دچار سردرگمی می‌شود. در چنین شرایطی است که بحران هویت معنا پیدا می‌کند. در واقع دور شدن از هویت‌های موجود و نیافتن هویت مطلوب، افراد را سردرگم و بالاتکلیف می‌کند و خود زمینه مساعدی برای رشد آسیب‌های اجتماعی و تعارض هویتی فراهم می‌سازد (میرآشه، ۱۳۹۱، ص ۲۰).

در نظریه هابرماس، هنگامی که کنش‌های دو کنشگر در جامعه با هم هماهنگ نباشد، تعارضات و تضادهایی به وجود می‌آید. به نظر وی، تضادها و تعارضات موجود، ناشی از نبودن آزادی و مشارکت حقیقی مردم در تعیین سرنوشت خود است. لازمه رفع نابرابری‌ها و تعارضات، رسیدن به اجماع عمومی و کنش‌های اجتماعی عام، و در نتیجه سازگاری و یگانگی افراد بر سر ارزش‌ها و همسویی با ساختارهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تشکیل اجماع عام، وجود آزادی و پرهیز از سلطه برای انجام گفت‌وگویی آزاد و خردمندانه و نیز مشارکت نظری و عملی افراد در حوزه عمومی است. بنا بر اعتقاد هابرماس، از براینده این امور، تکامل اجتماعی انسان در قالب جامعه‌ای مدنی پدید می‌آید؛ جامعه‌ای که در آن آزادی و عدالت اجتماعی بر محور هویت عام انسان‌ها و استقبال از تجربه‌های نوین تحقق می‌پذیرد (عبداللهی، ۱۳۷۴).

هویت زنان در کشاکش مرجعیت‌های معنا و لایه‌های هویت

هویت یک سازه معنایی است و بعد حالت انضمامی پیدا می‌کند و زمینه‌مند می‌شود. هر مرجع هویتی یک ایدئال تاپ دارد که معمولاً در عمل در همه عرصه‌ها با هم هماهنگ هستند. البته این هماهنگی لزوماً به معنای مطلوب و بدون عیب و نقص بودن نیست. وقتی به دلیل افزایش تعاملات بین فرهنگی و تغییر ارزش‌ها و سبک زندگی افراد جامعه یا همان پذیرش مرجع معنایی دیگر، مراجع هویتی در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل مؤلفه‌ای به نام مقاومت فرهنگی - که در ادامه به آن پرداخته می‌شود - اعضای جامعه با چالش‌ها، تضادها و تناقضاتی مواجه می‌شوند.

سنت و مدرنیسم با همه بنیان‌های هنجاری و ارزشی‌ای که در دل خود دارند، در حکم دو نیروی متعارض‌اند که هریک برای آدمی جذابیت‌هایی دارند. در نتیجه انسان امروزی در کشاکش دائمی انتخاب بین این دو نیروی متعارض است و این کشاکش تبعاتی به‌همراه دارد. دامنه این تبعات، از مسائل خرد فردی مانند استرس و اضطراب گرفته تا معضلات اجتماعی مانند اعمال خشونت، می‌تواند گسترده باشد (سفیری و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۳).

اختلاط و رقابت مرجعیت‌های معنایی، در شرایط گذار جوامع رخ می‌دهد؛ به‌دلیل ارزش‌ها و هنجارهای ریشه‌دار اجتماعی و مقاومت فرهنگی، شرایط اجتماعی این جوامع از جنبه‌هایی محافظه‌کار است و به‌یک‌باره نمی‌تواند همه لوازم و شرایط مرجع هویتی جدید را بپذیرد.

به‌نظر می‌رسد یکی از دلایل اصلی چالش‌های هویتی زنان جامعه ما اختلاط مرجعیت‌های معنایی باشد. این جمله بدان معنا نیست که وقتی یکپارچگی مرجع معنایی باشد، هیچ مشکل یا آسیبی وجود ندارد. در اینجا ذکر این نکته لازم است که وقتی از نگاه درونی به فضای هویتی و معنایی افراد نگریسته شود، با روال عادی کارها و امور مواجهیم؛ یعنی برای افراد براساس آن مرجع معنایی تعریف خاصی مقرر است و اهداف و آرزوها هم براساس آن اهداف و اصولی است که همان مرجع معنایی برای افراد مقرر کرده است و افرادی هم که ذیل همین مرجع هویت یافتند، با کمترین دغدغه یا چالش مواجه‌اند و براساس همین نگاه روزگار می‌گذرانند؛ اما وقتی از نگاه بیرونی به فضای معنایی و هویتی خاص نگاه شود، آسیب‌ها و نقطه ضعف‌ها نمایان می‌شود.

اجزای به‌هم‌پیوسته جهان اجتماعی در تأمین حیات و زندگی اجتماعی نقش یکسان و مشابهی ندارد. برخی از آنها نقش حیاتی دارند؛ به‌گونه‌ای که حذف یا تغییر آنها به حذف یا تغییر نظام اجتماعی منجر می‌شود و بعضی دیگر نقشی کم‌اهمیت دارند. برای برخی از اجزا می‌توان بدیل یا جایگزینی در نظر گرفت؛ اما بعضی دیگر نمی‌توانند جایگزینی داشته باشند. در لایه‌های عمیق و بنیادین جهان اجتماعی اجزا و پدیده‌هایی وجود دارد که تأثیرات همه‌جانبه و فراگیر نسبت به دیگر اجزا دارند و کمتر در معرض تغییر و تحول قرار می‌گیرند. پدیده‌هایی که در لایه‌های غیربنیادین و غیرعمیق جهان اجتماعی قرار دارند، بیشتر در معرض تغییر قرار می‌گیرند. برخی از این پدیده‌ها در مقاطع زمانی خاصی به وجود آمده‌اند و در مقطعی دیگر از بین می‌روند.

نمادها، کنش‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، عقاید و... در لایه‌های مختلفی از جهان اجتماعی قرار دارند. جهان اجتماعی بدون حضور نمادهای مختلف نمی‌تواند تحقق پیدا کند. انسان معانی موردنظر خود را در زندگی اجتماعی از طریق نمادها آشکار می‌کند و منتقل می‌سازد. با آنکه جهان اجتماعی بدون حضور نمادها مختل می‌شود، نماد بودن هر شیء برای چیز دیگر امری غیربنیادین و متغیر است. نمادها بنا به شرایط مختلف قابل تغییرند و تغییر آنها تا زمانی که با تغییر در لایه‌های عمیق اجتماعی همراه نباشد، موجب تغییر جهان اجتماعی نمی‌شود.

هنجارها و ارزش‌ها پدیده‌هایی‌اند که در لایه‌هایی عمیق‌تر از کنش‌های اجتماعی افراد قرار دارند. عمیق‌ترین لایه‌های اجتماعی، عقاید کلانی هستند که بر آرمان‌ها و ارزش‌های اجتماعی و بر نمادها و کنش‌های انسانی تأثیر می‌گذارند. باور و اعتقادی که انسان نسبت به اصل جهان و جایگاه خود در آن دارد و تفسیری که از زندگی و مرگ خود ارائه می‌دهد، از عمیق‌ترین پدیده‌های اجتماعی هستند (پارسائیان، ۱۳۹۱، ص ۱۳۸-۱۴۰).

تغییرات فرهنگی ابتدا در لایه‌های بیرونی‌تر - که همان نمادها و کنش‌های اجتماعی هستند - بروز می‌یابد. مسیر این نوع تغییرات، در صورتی که با لایه‌های درونی‌تر همخوان نباشد، هموار و سهل‌الوصول نیست. گاه برخی نمادها و کنش‌های اجتماعی با بقای لایه‌های درونی‌تر اتفاق می‌افتد و از این رو توأم با تضادها و چالش‌هایی در زمینه‌های فردی و اجتماعی می‌شود. هیچ کنش و نمادی بریده از ارزش‌ها و باورهای کلان نیست و مادامی که تغییرات بیرونی‌تر فرهنگ با لایه‌های درونی‌تر فرهنگ سازگار نباشد، همواره این تغییرات غیرریشه‌ای و سطحی است. برای مثال، اگر مقولهٔ هویت مشتعل بر سه سطح از عناصر مکنون، یعنی کنش‌ها و نمادها و ارزش‌ها و باورها باشد، تغییرات در لایهٔ اول، هرچند به واسطهٔ چالش‌ها تضادهایی را به بار می‌آورد، اما زنده بودن و حیات لایه‌های درونی‌تر باعث مقاومت و مسئله ماندن این نوع تغییرات می‌شود. این تغییرات یا باید لایه‌های درونی‌تر را با خود همخوان کند یا به صورت یک معضل باقی بماند؛ و طبیعتاً تغییر لایه‌های درونی‌تر به سادگی اتفاق نمی‌افتد و همواره در حالتی از اقدام - مقاومت باقی می‌ماند. در حوزهٔ مسائل زنان به نظر می‌رسد که یکی از علل اصلی چالش‌ها و تضادها و تعارضات و مشقاتی که زنان طی سال‌های اخیر در عرصه‌های مختلف با آن مواجه بوده‌اند، مربوط به همین ناهمخوان بودن لایه‌های مختلف هویتی است. اشتغال، بالا رفتن سن ازدواج، تحصیلات و... تغییراتی هستند که در لایه‌های سطحی‌تر هویتی زنان رخ داده و از آنجاکه مهم‌ترین لایه‌های هویتی - که بیشتر ناظر به ذهنیت فرهنگی جامعهٔ ایرانی نسبت به زنان است - هنوز درگیر دوگانهٔ هویتی مرد - زن است، نتوانسته خود را با لایه‌های سطحی‌تر همخوان کند.

زن ایرانی و چالش هویتی؛ تبیین‌ها و راه‌کارها

در اینجا براساس همین نگاه به هویت، به مهم‌ترین چالش‌هایی که زنان جامعه ما با آن مواجه‌اند اشاره می‌کنیم و به آسیب‌ها و پیامدهایی که هر کدام از این مراجع هویتی برای زن ایرانی در پی داشته است، اشاره می‌شود:

هویت و دو گانه‌ها

اولین و شاید مهم‌ترین چالش هویتی زنان که در زیست‌جهان فرهنگی جامعهٔ ایرانی وجود دارد، حضور پرنرنگ دوگانهٔ مرد - زن است. با توجه به شیوه‌های تربیتی و جامعه‌پذیری جنسیتی موجود در متن جامعه، حضور در خیلی از فعالیت‌ها، عرصه‌ها و حتی زمان‌ها برای شق دوم این دوگانه، یا لازم دانسته نمی‌شود یا اینکه عیب شمرده می‌شود.

ردپای این دوگانهٔ هویتی را در بسیاری از امور، از سیاست‌گذاری‌های کلان اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در حوزهٔ زنان گرفته تا اوقات فراغت و ورزش بانوان (زکایی و صدیقی، ۱۳۹۴) و تا خصوصی‌ترین حوزه‌های زندگی زنان می‌توان ردیابی کرد و برخورد تبعیض‌آمیز با زن در این حوزه‌ها، از همین اصالت و برتری شق اول این دوگانه ناشی می‌شود.

در گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی طی دهه‌های اخیر در کشور، به زن به‌عنوان سوژه‌ای که باید تحت نظارت، کنترل و هدایت قرار گیرد، نگریسته شده است (صادقی فسایی و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۱۹۹).

در نتیجه، این نوع نگاه حاشیه‌ای به زن باعث شده که اگر در برخی حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی هم برای زنان رشدی حاصل شده است، از لحاظ کمی بوده و با نوعی شتاب‌زدگی همراه باشد. بسیاری از مشکلات خانوادگی در جامعهٔ ایران، از جمله طلاق‌های عاطفی - که اثرات زبان‌بار آن کم از طلاق‌های رسمی نیست - و ازدواج و طلاق‌های زود هنگام و در سنین پایین، ناشی از همین نگاه ضعیف‌پرور به زن است.

در نتیجه اعمال خشونت علیه زنان و عوارض آن، هنگامی که حقوق انسانی زن در نقش همسر در امن‌ترین نهاد اجتماعی یعنی خانواده تضییع می‌شود یا مورد تجاوز قرار می‌گیرد، امنیت خاطر و آرامش زن و فرزندان او نیز سلب می‌شود و هراس و ناامنی جایگزین آن می‌شود و هویت زن دچار اختلال می‌گردد و عزت نفس او تبدیل به احساس حقارت و بی‌ارزشی می‌شود. طبیعی است چنین زنی هرگز قادر نخواهد بود که نقش تربیتی و مدیریتی خود را به‌عنوان مادر، همسر و حتی شاغل و شهروند به‌خوبی ایفا کند (شعاع کاظمی، ۱۳۹۶).

براساس نگاه مرجع معناساز هویتی سنتی، مرد، آقا و سالار است و اصالت و برتری او پذیرفته شده است؛ چه از جانب خود و چه از جانب همسر او؛ کار بیرون بر عهدهٔ مرد و کار منزل بر عهدهٔ زن است و به‌ندرت دیده می‌شود که مرد در حیطةٔ وظایف زن ورود کند و خط‌کشی‌های پررنگی در این زمینه دیده می‌شود. زنانی که ذیل این مرجع هویتی هستند، از خیلی از حقوق خود، از جمله تحصیل، اشتغال، فعالیت اجتماعی و سیاسی و حتی اوقات فراغت خود به نفع آرامش همسر و فرزندان خود می‌گذرند و همهٔ سرمایهٔ فرهنگی و اقتصادی زن، همسر و فرزندان اوست. زن در این فضا اگر روزی با مشکلی از ناحیهٔ همسر مواجه شود، بسیار شکننده و آسیب‌پذیر خواهد بود.

برخی عناصر فرهنگی و مسائل اجتماعی موجود در جامعه، مانند مهریه، نفقه، حضانت فرزندان با پدر بعد از طلاق و مشکلات و رنج‌هایی که زنان از قبل این تصمیم متحمل می‌شوند، زندانیان نفقه و مهریه و برخی آسیب‌های اجتماعی در حوزهٔ زنان، ذیل این نگاه هویتی سنتی به زن معنا پیدا می‌کند. طبیعتاً زنانی که ذیل این مرجع معنایی تربیت می‌شوند، از تحصیل، اشتغال، سرمایهٔ فرهنگی و اجتماعی متناسب و شایستهٔ زن محروم‌اند و همین مرجع معنایی باید عناصری مبتنی بر این فضای هویتی برای جبران ناتوانی زن در مواقع آسیب نیز در نظر بگیرد. با توجه به واقعیت موجود در جامعه، آنچه یک زن از زندگی مشترک می‌خواهد، مهریه نیست؛ بلکه او هم می‌خواهد در متن زندگی مشترک قرار گیرد و نگاه حاشیه‌ای به زن نگاهی است که زن را در طول همهٔ سال‌های زندگی با یک مرد آزار می‌دهد؛ چراکه حق یک زن از زندگی را در همان مهریه خلاصه کرده است. در واقع این نوع نگاه به زن و زندگی مشترک او باعث شده که زن مدام با این ذهنیت روبه‌رو باشد که هر لحظه ممکن است از این زندگی مشترک حذف شود. با تغییر مرجع معنایی هویتی زن، خیلی از این عناصر فرهنگی هم رنگ می‌بازد و جای خود را به عناصری متناسب با جایگاه زن در آن فضای هویتی خواهد داد. در نگاه انسانی به زن، بهترین و شایسته‌ترین و پایدارترین مهریه برای زنان، از نوع فرهنگی است که قبل از هر چیز در قالب نگاه برابر به زن در مقابل مرد در عرصه‌های مختلف آموزشی، اشتغال، مشارکت اجتماعی و حقوق اجتماعی نمود می‌یابد. وقتی در جامعه، زنان نیز مانند مردان از امکان آموزش، اشتغال و البته فرصت‌های شغلی برابر و تربیت خانوادگی و اجتماعی مستقل و شایستهٔ یک زن به‌عنوان انسان برخوردار باشند، دیگر مهریه‌های اقتصادی نمی‌تواند ارزش بالایی در ذهنیت فرهنگی جامعه داشته باشد و آنچه در این فضای هویتی آرامش و دلبستگی زن و مرد را در خانواده و جامعه تأمین می‌کند، مسائل اخلاقی و تعهد اخلاقی و انسانی زن و مرد به‌همدیگر خواهد بود. اینجاست که برای پویایی اجتماعی و کاهش تعارضات و مسائل اجتماعی،

مهندسی فرهنگی در هر جامعه‌ای باید همگام و متناسب با تغییرات اجتماعی و فرهنگی در جامعه باشد. اگر مهندسی فرهنگی در جامعه از تغییرات فرهنگی و اجتماعی عقب بماند، نتیجه‌ای جز تعارضات هویتی و تولید مسائل اجتماعی و ایجاد هزینه‌های اجتماعی و فرهنگی نخواهد داشت.

در نگاه مدرن و جدید به زن، بسیاری از این مرزبندی‌ها و خط‌کشی‌ها در حوزه وظایف زن و مرد یا قلمروهای حضور آنها، یا برداشته یا کم‌رنگ شده و در بین کسانی که ذیل این مرجع معنایی هویت یافتند، پایه سلسله‌مراتب موجود در دوگانه مذکور سست شده و زن و مرد با نگاه برابرنه‌تری در کنار هم قرار گرفته‌اند و سبک جدیدی از زندگی و تقسیم کار در بین آنها و شبکه خانوادگی و خویشاوندی آنان دیده می‌شود.

اما زمانی که اختلاط این مرجعیت‌های معنایی در ذهن زنان و مردان جامعه و شبکه خویشاوندی آنها وجود دارد، زن در این فضای هویتی از یک طرف باید سالاری مرد را بپذیرد و از طرف دیگر، لاقل در ذهنش می‌گوید: «خوب من هم مهم هستم؛ من هم خواسته‌ها و علایق خودم را دارم؛ دوست دارم درس بخوانم؛ دوست دارم از لحاظ اقتصادی مستقل باشم؛ دوست دارم اوقات فراغت داشته باشم؛ دوست دارم زمانی هم به خودم اختصاص داشته باشد» و بسیاری از این مرزبندی‌هایی که در عمل پیش‌روی او وجود دارد، در ذهنش با علامت سؤال مواجه است و بسیاری از این بایدها و نبایدها که در متن زندگی زنان جامعه ما وجود دارد، در زنان متعلق به مرجعیت‌های معناساز مختلف مورد شک و پرسش قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که یکی از دلایل افزایش طلاق در سال‌های اخیر همین مسئله اختلاط مرجعیت‌های معنایی باشد که در قالب عدم تفاهم، اختلاف فرهنگی و خشونت علیه زنان و ارزش‌های اجتماعی متفاوت بروز یافته، که بسیاری از کشمکش‌ها و بگومگوهای خانوادگی را در پی داشته است. در این فضای هویتی، در واقع طلاق راهکاری است بر به نتیجه نرسیدن کشاکش مرجعیت‌های معنایی در گذشت یکی به نفع دیگری (کلانتری و همکاران، ۱۳۹۰؛ توسلی و غیائی ندوشن ۱۳۹۰؛ قاسمی، ۱۳۹۱؛ غیائی و همکاران، ۱۳۸۹).

تجرد- هویت

دومین چالش هویتی که به‌ویژه در سال‌های اخیر در بین تعداد قابل‌توجهی از دختران ایرانی دیده می‌شود، مسئله تجرد - هویت است. ازدواج همواره در طول تاریخ جزء مسائل مهم انسانی بوده است. در سالیان اخیر با تغییرات مختلف اقتصادی و اجتماعی و تغییر در ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، ازدواج و تشکیل خانواده نیز دچار تغییر و تحول شده است. هرچند ازدواج به‌عنوان یک عمل ارادی، تابع خواست، تمایلات و دیدگاه‌های فردی است، اما زندگی اجتماعی انسان و روابط پیچیده او با پیرامونش، ازدواج را تحت روابطی دوسویه با متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جمعیتی و حتی سیاسی قرار می‌دهد؛ لذا به‌عنوان یک پدیده اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است (کاظمی‌پور، ۱۳۸۳، ص ۱۰۴). آنچه امروز در میان جوانان به‌صورت یک چالش اصلی جامعه ایرانی درآمده، افزایش سن ازدواج آنان است؛ جوانانی که ازدواج نمی‌کنند؛ جوانانی که فرصت ازدواج نمی‌یابند؛ جوانانی که به دلیل باورهای غلط اجتماعی مجبور

به خانه‌نشینی هستند و همچنین جوانانی که دوست دارند مدت زیادی از عمر خود را مجرد باشند. این مسائل و عوامل دیگر دست در دست هم داده و پدیده سن ازدواج را به صورت یک مسئله درآورده‌اند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۲).

افزایش سن ازدواج تا زمانی که خود خواسته باشد و به دلیل کسب مهارت‌های علمی، فنی و اجتماعی باشد و در نهایت به محدود شدن شانس و فرصت ازدواج دختران منجر نگردد، می‌تواند نشانه‌ای از توسعه‌یافتگی و افزایش شاخص‌های توسعه در جامعه به حساب آید؛ اما اگر افزایش سن ازدواج تحت تأثیر عوامل غیرخودخواسته، از جمله موانع اجتماعی و فرهنگی باشد، باعث بروز آسیب‌ها و مسائل و مشکلات اجتماعی خواهد بود (کاظمی‌پور، ۱۳۸۳، ص ۱۲۲).

در سال‌های اخیر یکی از مهم‌ترین عواملی که به عنوان عامل مؤثر بر افزایش سن ازدواج دختران در پژوهش‌های متعدد و اظهارنظرهای مسؤولان اجتماعی و فرهنگی بر آن تأکید شده، افزایش تحصیلات در میان آنان است. این در حالی است که با توجه به نتایج سرشماری‌های سال‌های ۸۵، ۹۰ و ۹۵ تعداد دختران ۳۰ تا ۳۴ ساله و بالاتر از ۳۵ سال که دارای تحصیلات عالی هستند و هرگز ازدواج نکرده‌اند، با دختران همین گروه‌های سنی و بدون تحصیلات عالی که هرگز ازدواج نکردند، اختلاف چندانی ندارند و در برخی سال‌ها، از جمله سال‌های ۸۵ و ۹۰، گروه‌های سنی دختران بدون تحصیلات عالی که هرگز ازدواج نکرده‌اند، بیشتر از دختران با تحصیلات عالی بودند که هرگز ازدواج نکرده‌اند. بنابراین عامل تحصیلات نمی‌تواند به عنوان یکی از عوامل اصلی مؤثر بر افزایش سن ازدواج در دختران مطرح باشد؛ چراکه مسئله افزایش سن ازدواج در بین دختران با تحصیلات عالی و هم دختران بدون تحصیلات عالی تا حدودی یکسان است و ما به علت ضعف و فقدان پژوهش‌های اجتماعی مرتبط با شرایط سنی و تحصیلی و فرهنگی و اجتماعی دختران، دچار نوعی کلی‌گویی در مورد علل افزایش سن ازدواج در دختران هستیم. در واقع ما در پژوهش‌های مرتبط با علل افزایش سن ازدواج در دختران، به دلیل نمونه‌های در دسترس، شرایط تعدادی از دختران را به همه تعمیم می‌دهیم و همین عدم شناخت باعث شده که ما در برخوردها و موضع‌گیری‌های خود در مورد علل افزایش سن ازدواج و راه‌کارهایی که در این زمینه داده می‌شود، با موضع‌گیری‌های ناصحیح مواجه باشیم. بنابراین باید به عواملی غیر از تحصیلات به عنوان عوامل اصلی مؤثر بر افزایش سن ازدواج در دختران تأکید کرد. به نظر می‌رسد که عواملی از جمله ناهمسان‌همسری سنی و تحصیلی، تأکید بیش از حد بر عامل ظاهر و قیافه، تغییرات اجتماعی و ارزشی و فرهنگی که سبک‌های زندگی مختلفی را به بار آورده و به عدم شناخت و اعتماد در جامعه دامن زده و باورهای جنسیتی، تعداد زیادی از دختران را در مضیقه ازدواج قرار داده است. در ایران اگر مضیقه‌ای از زمینه ازدواج دختران وجود دارد، مضیقه‌های جمعیتی نیست، بلکه این مضیقه‌های فرهنگی و اجتماعی‌اند که شاید بتوان از آن با عنوان «مضیقه کوفیت» نام برد.

وضعیت موجود از چند جنبه قابل بحث است: از یک سو، با توجه به ریشه‌دار بودن نگاه هویتی سنتی به زن در جامعه ایران، وضعیت این طیف از دختران مقبولیت فرهنگی ندارد و دائم با پرس‌وجوهای اطرافیان، ابراز نگرانی و گاه با برچسب‌های فرهنگی و نگاه‌های سنگین اطرافیان مواجه‌اند که این وضعیت در بین دخترانی که زیست تجردی دارند، قابل تأمل‌تر است و همین نگاه فرهنگی بیش‌ازپیش آنها را در مضیقه ازدواج قرار داده است؛ چراکه تجردزیستی معمولاً

در بین دخترانی دیده می‌شود که بنا به هر دلیلی از شهر محل سکونت خود مهاجرت کرده‌اند و مهاجرت به خودی خود انسان را در حاشیه محل اجتماعی و فرهنگی جدید قرار می‌دهد. حال دخترانی که به صورت مستقل و تنها زندگی می‌کنند، به دلیل عدم نگاه مثبتی که به این شیوه زیست دختران وجود دارد، بیش‌ازپیش در حاشیه و مضیقه قرار دارند. دامنه فشار اجتماعی و فرهنگی، بسته به محل زندگی و سکونت آنها - اینکه در شهرهای بزرگ‌تر باشند یا در شهرهای کوچک‌تر یا روستاها - متفاوت است. دختران با زادگاه روستایی و شهری، تفاوت زیادی در نگرش به مجرد و هویت خود داشته‌اند؛ دخترانی که در محیط روستا زندگی می‌کرده‌اند، تحت تأثیر فشار فرهنگ سنتی روستایی دارای نگرش بسیار منفی نسبت به مجرد بوده‌اند؛ به گونه‌ای که پیامدهای مجرد برای آنان بسیار سنگین است و فشار اجتماعی زیادی را به سبب مجرد متحمل می‌شوند. آنها هویت خود را به ازدواج وابسته می‌دانند و معتقدند که با ازدواج می‌توانند به جایگاه اجتماعی ثابتی دست یابند (سفیری و شهانواز، ۱۳۹۴، ص ۲۶).

از سوی دیگر، وضعیت روحی و روانی خود این دختران به عنوان یک انسان است که براساس طبیعت انسانی خود دارای برخی نیازهای اجتماعی، عاطفی، جسمانی و... هستند. در بین این طیف از دختران، با توجه به شرایط روحی و وضعیت خانوادگی و میزان فشار اجتماعی در بین آنها، درجات متفاوتی از احساس انزوای اجتماعی، احساس تنهایی، بلاتکلیفی و گاه مشکلات عصبی و روانی دیده می‌شود (کجباف و دیگران، ۱۳۸۷؛ حسینی و ایزدی، ۱۳۹۵؛ قانع عزآبادی و دیگران، ۱۳۹۲؛ قادرزاده و همکاران، ۱۳۹۶).

ترویج نگاه انسان‌مدارانه به زن، یکی از نیازها و مطالبات هویتی زن در جامعه ایرانی است؛ چراکه هویت شخصی یک زن - که اساسی‌ترین بخش وجودی اوست - نباید زیر سلطه هیچ نقش و هویت اجتماعی خاصی قرار گیرد و زن قبل از هر چیز یک انسان است با همه ویژگی‌ها و نیازها و تمایلاتش؛ و حق دارد به دور از هرگونه فشار اجتماعی و فرهنگی زندگی کند. در اینجا هم باز براساس تفاوت همان مرجع‌های معنا ساز، طیف‌های مختلفی در بین این دختران دیده می‌شود. برخی که براساس نگاه سنتی به زن و ایدئال آنها از زن معنای زندگی را برگرفتند، پایبند به این ایدئال‌ها هستند و همه فشارها و سختی‌ها را تحمل می‌کنند و به جای مقابله آگاهانه با فشارهای ساختاری، خود را با اوضاع تطبیق می‌دهند و با آن کنار می‌آیند؛ چون چاره‌ای جز پذیرش آن ندارند. از جمله رفتارهای شایعی که در بین این طیف از دختران دیده می‌شود، تقدیرگرایی، انکار تمایل به ازدواج و انزوای شدید اجتماعی، محدود کردن ارتباط با مردان مجرد و ترس از حرف‌های دیگران است (معمار و یزدخواستی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۴).

عده‌ای هم براساس نگاه جدید به زن و هویت او، برخورد فعالانه‌تری با مجرد خود دارند. در واقع این دختران به دلیل عنصر آگاهی، به مقاومت در برابر این دست فشارهای اجتماعی می‌پردازند؛ در برابر فشارهای اجتماعی خود را نمی‌بازند و با تأکید بر نظام ارزشی خود، اختیار زندگی خویش را بیش‌ازپیش به دست می‌گیرند. از جمله رفتارهای این دختران می‌توان به تغییر نگرش به زندگی، از جمله نفی خلاصه کردن زندگی یک دختر در ازدواج کردن، بازنگری در آگاهی‌هایی که از طریق خانواده و جامعه به آنها منتقل شده است، ترجیح عشق به جای ازدواج و... اشاره کرد (معمار و یزدخواستی، ۱۳۹۴).

بیشترین چالش و دغدغه متوجه دخترانی است که هم می‌خواهند ایدئال‌های سنتی دربارهٔ زن را مراعات کنند و ترس از حرف‌های دیگران و فشار اجتماعی موجود را در نظر دارند و هم به دلیل ارزش‌ها و معناهای جدیدی که پذیرفته‌اند، در ذهن خود باز با خیلی از سؤالات و چراها مواجه‌اند. بسیاری از آن ایدئال‌های فرهنگی سنتی برای زن در بین این طیف از دختران با دیدهٔ تردید نگریسته می‌شود؛ اما به هر دلیلی و شاید همان اصالت دوگانهٔ مرد - زن در جامعهٔ ما، خواسته‌ها و سؤالات و مسائل مربوط به این طیف از دختران به‌مثابهٔ همان نیندیشده‌ها باقی مانده‌اند.

اشتغال زن

سومین چالش هویتی و وضعیت متعارضی که زن در جامعهٔ ایران با آن مواجه است، اشتغال زن است. در مورد اشتغال زن، عده‌ای مخالف‌اند و عده‌ای هم خواهان وضعیت بهتر و بیشتر زنان شاغل در جامعه، با توجه به جمعیت آنها هستند. قبل از اینکه به چالش‌ها و تعارضاتی که زنان شاغل با آن مواجه‌اند بپردازیم، در مورد اشتغال زن ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد: اول اینکه حضور زن در خیلی از موقعیت‌های شغلی در جامعه، لازم و از مطالبات حقوق شهروندی است. همان کسانی هم که مخالف اشتغال زن هستند، حضور زن را در این موقعیت‌ها لازم می‌دانند. دوم اینکه نباید این نیاز و حق زن به حضور در جامعه بر اثر درست فهم نشدن و شتاب‌زدگی نهادهای فرهنگی و اجتماعی در این زمینه و نگاه سطحی به زن و جایگاه او یا بر اثر تبلیغات سودجویانی که فقط می‌خواهند از حضور زن برای رونق کسب‌وکار خود استفاده کنند، حالتی آسیب‌گونه به خود بگیرد. اینکه در خیلی از آگهی‌های تبلیغاتی و نیازمندی‌ها دیده می‌شود که به یک یا چند زن با روابط عمومی بالا و... برای شغل فروشندگی و کار در کافی‌شاپ و رستوران و منشی‌گری نیاز داریم، چه نگاه اخلاقی و انسانی به زن می‌تواند در آنها وجود داشته باشد؟

در واقع این به معنای آن نیست که زنان در چنین مشاغلی وارد نشوند یا اگر کسی فروشنده و منشی شد، حتماً با آسیب‌هایی همراه است، بلکه منظور این است که نباید سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و فرهنگی به‌گونه‌ای پیش برود که بخش اعظم حضور زن در جامعه در جایگاه‌های شغلی فروشندگی و منشی‌گری و کار در رستوران‌ها و کافی‌شاپ‌ها و بخش‌های خدماتی باشد. اگر وضعیت به همین‌گونه پیش برود، زنان بیش‌ازپیش در حاشیهٔ جامعه باقی خواهند ماند.

زنان شاغل با توجه به داشتن نقش‌های چندگانهٔ مادری و کاری یا دانشجویی، به‌طور عمده با پدیده‌ای به نام تعارض کار و مادری و فشار نقش روبه‌رو هستند. این وضعیت سبب شده تا زنان با مسائل و چالش‌های متعددی در زندگی خانوادگی و کاری خود روبه‌رو شوند. نداشتن توانایی و نبود شرایط برای ترکیب کار و بچه در زندگی مادران شاغل موجب شده که در محیط کار به لحاظ ذهنی آسوده‌خاطر نباشند و به‌طور دائم در فکر فرزندان و خانهٔ خود باشند (صادقی و شهبابی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۰).

بیشترین اثر منفی تعارض نقش برای زنان شاغل، معطوف به گران‌باری نقش است که منجر به خستگی و کاهش آسایش و راحتی آنها می‌شود. این مسئله فرد را به تنش روانی، اختلال و ناتوانی در برقراری ارتباط اجتماعی مؤثر مبتلا

می‌کند؛ در نتیجه امکان دارد در کار نیز دچار ناخشنودی شغلی، رخت روانی و احساس از خودبیگانگی شوند و به افزایش تأخیر و غیبت از کار، افزایش تمایل به تغییر شغل و عدم تعهد شغلی و سازمانی و کاهش بهره‌وری بینجامد. در خانواده نیز احتمال ابتلا به افسردگی، اضطراب، بدخلقی و بدرفتاری با همسر و فرزندان، انجام ضعیف‌تر نقش‌های خانوادگی، کاهش رضایت از زندگی و عدم بهداشت روانی افزایش می‌یابد. در نتیجه، خانواده‌ها و سازمان‌ها هم به نوعی دچار کارکرد نادرست و نابسامانی می‌شوند (رستگار خالد، ۱۳۸۳، ص ۳۶، به نقل از: آدامز و لیندا؛ دوکسبوری).

اشتغال زنان، جانشین وظایف اصلی آنها در خانه نمی‌شود و ایشان مجبورند بعد از یک نوبت کاری که به منزل بازمی‌گردند، نوبت دوم کاری خود را آغاز کنند. بنابراین اغلب زنان بین انتظارات، توقع‌ها و مسؤلیت‌های کاری و خانوادگی دچار تعارض و تناقض می‌شوند (کرمی و کرمی، ۱۳۹۳، ص ۲۹).

اینجا هم براساس همان مرجع‌های هویت‌ساز مختلفی که در جامعه وجود دارد، برخوردهای متفاوتی با اشتغال زن دیده می‌شود: براساس نگاه سنتی و ریشه‌دار فرهنگی، اولویت اصلی و مهم زن همسرمداری و مادری و خانه‌داری است. زنانی که با این نگاه هویتی زندگی می‌کنند، وضعیت و موقعیت خود را می‌پذیرند و دیده می‌شود که برخی زنان در حال تحصیل یا شاغلی که این نگاه معنا ساز در زندگی آنها پررنگ است، تحصیل و شغل خود را برای رسیدگی به وظایف منزل کنار گذاشته یا به تحصیل خود ادامه نداده‌اند. نتیجه این نگاه به زن، عرضه زنان خانه‌دار به جامعه است. براساس نگاه مدرن و نو به زن، پایه‌های دوگانه مرد - زن سست شده و خیلی از خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌های اجتماعی و فرهنگی بین زن و مرد برداشته شده و زن حضور اجتماعی بیشتری دارد و سبک تقسیم کار جاقفاده «مرد بیرون از خانه و زن در خانه» بر هم خورده است و مردان در حوزه‌هایی که قبلاً فقط مختص به زن بود، وارد شده‌اند و در مواردی هم نفر سومی را به‌عنوان خدمتکار یا پرستار بچه استخدام می‌کنند. زنانی که در این فضای معنایی و هویتی زندگی می‌کنند، کمتر دغدغه مربوط به امور خانه را دارند و با فراغت بیشتری به مسؤلیت اجتماعی خود می‌پردازند.

اما زنانی که در فضای معنایی اختلاط مرجعیت‌های هویت‌ساز حضور دارند، کشاکش لایه‌های هویتی، بیشترین چالش و دغدغه را برای آنها به وجود آورده است؛ چراکه از یک طرف باید به‌عنوان یک کارمند، معلم، پرستار و... ایفای نقش کنند و از طرف دیگر، به دلیل نگاه ریشه‌دار سنتی به زن، از وظایف خود در قبال خانواده نگاهند؛ و در مواردی دیده می‌شود، یکی از شرط‌هایی که شوهران این زنان برای حضور زن در بیرون از منزل دارند، این است که در وظایف داخل منزل نباید کم گذاشته شود؛ وگرنه مخالفت می‌کنند. این طیف از زنان با تعارضات و تضادها و مشقت‌های فراوانی مواجه‌اند؛ مثلاً یکی از رفتارهای شایعی که در بین این زنان دیده می‌شود، این است که در روز تعطیل کاری چند نوع غذا می‌پزند و فریز می‌کنند که در ایام هفته همسر و فرزندان او کمتر غذاهای کنسرو شده استفاده کنند یا دیده می‌شود ساعت‌ها بعد از نیمه‌شب این زنان همچنان بیدارند و به امور منزل - که در ساعت‌های عدم حضورشان روی هم تلنبار شده‌اند - رسیدگی می‌کنند و زمانی هم که در محیط کار حضور دارند، دائم دغدغه فرزندان و امور خانه را دارند.

زن و پوشش

یکی دیگر از مسائلی که در حوزه زنان مناقشه‌انگیز است و از دیدگاه‌های گوناگونی به آن پرداخته شده و از نگاه برخی مسئولان و متولیان فرهنگی و نخبگان سیاسی و مردم، از آن به‌عنوان یک مسئله و نگرانی اجتماعی یاد می‌شود، نحوه پوشش و آرایش زنان در فضای عمومی جامعه است.

در جامعه ایران در زمینه میزان پوشیدگی زنان، اختلاف و دسته‌بندی‌هایی وجود دارد؛ مثل باحجاب و بی‌حجاب و کم‌حجاب، که نگرانی‌های اجتماعی و فرهنگی را هم در پی داشته است. در این زمینه برخی اقدامات اجتماعی هم شکل گرفته است؛ مثل گشت ارشاد. بنابراین میزان پوشیدگی زنان در جامعه ایران می‌تواند به‌عنوان یک چالش هویتی برای زنان مطرح باشد.

براساس همان مرجعیت‌های مختلف معناسازی که در فضای اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران وجود دارد، ما با سه سبک اصلی پوششی در بین زنان مواجهیم که در زیر به هر کدام از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. سبک اول شامل زنان و دخترانی است که براساس مرجع‌های معنایی سنتی و دینی هویت یافته‌اند. ایشان همواره سعی می‌کنند که ایدئال‌های این فضای معنایی را از نظر نوع پوشش و آرایش و حتی رنگ و ضخامت آن رعایت کنند و با کمترین جلوه و خودآرایی خاصی در فضای عمومی جامعه حضور پیدا کنند و دغدغه خاصی هم از نظر اینکه فلان لباس و فلان کفش امروز مد است و فردا نیست، کمتر در بین این زنان دیده می‌شود. به‌نظر می‌رسد که استفاده از لوازم آرایش در بین این طیف از زنان، بالاخص در فضای عمومی، کمترین میزان را داشته باشد. البته در بین همین زنان و دختران، به‌ویژه نسل جوان‌تر، برخی مظاهر مدرگرایی هم دیده می‌شود؛ اما قاطبه این طیف از زنان، خیلی ساده در فضای جامعه حضور دارند. در واقع این گروه از زنان و دختران آن ایدئال‌ها را پذیرفته‌اند و به‌اصطلاح مقید به این فضای فکری و معنایی هستند و بسیاری از مفاهیم، مثل محرم و نامحرم در بین آنها مراعات می‌شود و سبک لباس و آرایشی هم که برای خود انتخاب می‌کنند، در داخل همین چارچوب‌هاست و دغدغه این است که تعرضی به آنها نداشته باشند. دیده می‌شود، نوآوری‌هایی هم که در زمینه پوشش دارند، در راستای تأمین همان چارچوب‌هاست. این گروه از زنان و دختران با چالش خاصی در زمینه پوشش بجز مواردی مانند مشکلات مربوط به مد و لباس مواجه نیستند؛ اما با توجه به واقعیت موجود در جامعه، به دلیل مقایسه‌هایی که بین آنها و زنان دیگر با سبک‌های پوششی متفاوت صورت می‌گیرد و بعضاً به دلیل وجود فاصله میان نظر و عمل در بین برخی از اعضای جامعه، آنان با بحری فشارهای اجتماعی مواجه‌اند و دیده می‌شود که برخی چالش‌های خانوادگی و کشمکش‌ها نیز برای آنها به وجود آمده است.

۲. سبک دوم شامل زنان و دخترانی است که براساس مرجع معنایی مدرن و دیدگاه‌های فمینیستی، معنای رفتارهای خود را برگرفته و سبک خاصی از پوشش و آرایش را برای خود انتخاب کرده‌اند و خیلی از آن چارچوب‌ها و دغدغه‌هایی که طیف اول از نظر نوع پوشش با آن مواجه بودند، در بین این گروه از زنان و دختران کمتر به چشم می‌خورد، اما همین طیف با برخی فشارهای اجتماعی مواجه‌اند و شاید یکی از خواسته‌ها و دغدغه‌های این زنان و دختران این باشد که این فشارهای اجتماعی و فرهنگی در زمینه پوشش کم‌رنگ‌تر شود و زنان آزادانه‌تر در فضای عمومی جامعه حضور پیدا کنند.

۳. اما سبک سومی که در بین زنان دیده می‌شود، سبک ترکیبی یا سنتی - مدرن یا سنتی - شبه‌مدرن است که اساس آن همان اختلاط مرجع‌های هویت‌ساز در بین این افراد است. این طیف از دختران و زنان جامعه برخی مصادیق و مظاهر سبک پوشش سنتی و دینی را دارند و برخی مظاهر سبک نوین.

در زمینه سبک پوشش و آرایش زنان در جامعه ایران، به دلیل وجود همین مرجعیت‌های معناساز مختلفی که وجود دارد، بین مردم و مسئولان و متولیان فرهنگی و نهادهای آموزشی اجماعی بر سر مسئله بودن آن وجود ندارد و همین یکی از دلایلی است که با وجود تأکیدات فراوان مسئولان و برخی از مردم و نخبگان فرهنگی و نهادهای آموزشی، وضعیت پوشش و آرایش زنان راه خود را در پیش گرفته است. به عبارتی، طی سال‌های اخیر برخورد با پوشش زنان، از نگاه درون‌هویتی بوده و هر بخش از جامعه براساس نگاه معنایی خودش به آن پرداخته است. با توجه به واقعیت موجود و معناهای مختلفی که از سویه‌های هستی‌شناختی تا جنسیت و مقاومت و اعتراض که بر پوشش مترتب است، در جامعه نیازمند به یک اجماع عقلانی و فرهنگی در زمینه پوشش زنان هستیم؛ به این صورت که فارغ از نگاه ارزشی و هویتی و قرائت خاص از پوشش، فرهنگ‌سازی پوشش، متناسب با فضاهای عمومی و رسمی و آموزشی به‌عنوان یک هنجار اجتماعی نهادینه شود.

نتیجه‌گیری

هویت هرگاه به‌طور کامل ذیل یک مرجعیت معنایی قرار بگیرد، حالت تعادلی خود را حفظ می‌کند و آن‌گاه که بخواهد ذیل مرجعیت‌های مختلف خود را برسازد، حالتی از ناسازواری و چالش در آن پدیدار می‌شود. راز این چالش و عدم تعادل، به ماهیت متفاوت مرجعیت‌های معنا بازمی‌گردد. هر مرجعیت معنا، جهان و انسان را به‌گونه خاصی تعریف و تبیین می‌نماید و ایدئال‌ها و مقاصد خاصی را ترسیم می‌کند. هویت از آنجاکه لایه‌های متفاوتی دارد، معمولاً ابتدا در لایه‌های بیرونی‌تر - که بیشتر ناظر به کش‌ها و رفتارها هستند - دچار چالش می‌شود. این وضعیت در صورت حیات و پویایی لایه‌های درونی‌تر، با یک نوع مقاومت فرهنگی همراه خواهد بود و مادامی که تمام لایه‌های هویتی با هم همخوان نشوند، همواره عدم تعادل و مقاومت باقی است. در حوزه مسائل زنان به‌نظر می‌رسد که یکی از علل اصلی چالش‌ها و تضادها و تعارضات و مشقاتی که زنان طی سال‌های اخیر در عرصه‌های مختلف با آن مواجه بوده‌اند، مربوط به همین ناهمخوان بودن لایه‌های مختلف هویتی است. اشغال، بالا رفتن سن ازدواج، تحصیلات و... تغییراتی هستند که در لایه‌های سطحی‌تر هویتی زنان رخ داده‌اند و از آنجاکه مهم‌ترین لایه‌های هویتی - که بیشتر ناظر به ذهنیت فرهنگی جامعه ایرانی نسبت به زنان‌اند - هنوز درگیر دوگانه هویتی مرد - زن هستند، نتوانسته‌اند خود را با لایه‌های سطحی‌تر همخوان کند. برای پویایی اجتماعی و کاهش تعارضات و مسائل اجتماعی، مهندسی فرهنگی در هر جامعه‌ای باید همگام و متناسب با تغییرات اجتماعی و فرهنگی در جامعه باشد. اگر مهندسی فرهنگی در جامعه از تغییرات فرهنگی و اجتماعی عقب بماند، نتیجه‌ای جز تعارضات هویتی و تولید مسائل اجتماعی و ایجاد هزینه‌های اجتماعی و فرهنگی نخواهد داشت.

- احمدی، بابک، ۱۳۷۸، *معمای مدرنیته*، تهران نشرنی.
- احمدی، حمید، ۱۳۸۸، *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، تهران، پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
- افروغ، عماد، ۱۳۸۷، *هویت ایرانی و حقوق فرهنگی*، تهران، سوره مهر.
- ایمان، محمدمتقی و طاهره کیزقان، ۱۳۸۳، «بررسی عوامل مؤثر بر هویت اجتماعی زنان»، *علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، ش ۴۴ و ۴۵، ص ۷۹-۱۰۷.
- آزادارمکی، تقی و مهری بهار، ۱۳۷۷، *بررسی مسائل اجتماعی*، تهران، جهاد.
- آزادارمکی، تقی، ۱۳۸۶، *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*، تهران، سمت.
- پارسانی، حمید، ۱۳۹۱، *جهان‌های اجتماعی*، تهران، کتاب فردا.
- تبریزی، منصوره و طاهر هوشنگی، ۱۳۹۲، «تجربه تعرض‌های هویتی در سبک زندگی زنان متأهل و شاغل»، *مطالعات زن و خانواده*، دوره اول، ش ۲، ص ۱-۲۸.
- توسلی، غلامعباس و علی غیائی ندوشن، ۱۳۹۰، «عوامل اجتماعی مؤثر بر طلاق طی دهه اخیر ۸۰-۸۶»، *مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، سال سوم، ش ۴، ص ۳۵-۵۰.
- جنکینز، ریچارد، ۱۳۹۱، *هویت اجتماعی*، ترجمه توج یاراحمدی، تهران، شیرازه.
- حسینی، سیدحسن و زینب ایزدی، ۱۳۹۵، «پدیدارشناسی تجربه زیسته زنان مجرد، جمعیت مورد مطالعه: زنان مجرد بالای ۳۵ سال شهر تهران»، *مطالعات اجتماعی و روانشناختی زنان*، دوره چهاردهم، ش ۱، پیاپی ۴۶، ص ۴۱-۷۲.
- رستگار خاله امیر، ۱۳۸۳، «تعارض نقش‌های شغلی و خانوادگی و عوامل مؤثر بر آن»، *دانشور رفتار* (دانشگاه شاهد)، ش ۴، ص ۳۵-۴۸.
- رفعت‌جاه، مریم، ۱۳۸۸، *تأملی در هویت زن ایرانی*، تهران، دانشگاه تهران.
- زارع شاه‌آبادی، اکبر و مهدی ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۱، «بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با بحران فرهنگی در بین دانش‌آموزان دبیرستانی تبریز»، *تحقیقات فرهنگی*، دوره چهارم، ش ۴، ۲۰۷-۲۲۸.
- زکایی، محمدسعید و سعیده صدیقی، ۱۳۹۴، «زنانگی و ورزش»، *مطالعات اجتماعی روانشناختی زنان (مطالعات زنان سابق)*، دوره سیزدهم، ش ۲، ص ۶۷-۹۲.
- سفیری، خدیجه و سارا شهناواز، ۱۳۹۴، «بررسی تجرد و هویت با استفاده از نظریه زمینه‌ای (مطالعه موردی دختران مجرد بالای ۳۵ سال شهرستان لاهیجان)»، *مطالعات توسعه اجتماعی-فرهنگی*، دوره چهارم، ش ۳، ص ۹-۳۷.
- سفیری، خدیجه و همکاران، ۱۳۹۲، «تعارض‌های هویت جنسیتی سنتی و مدرن و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه موردی زنان ۳۴-۳۴ ساله شهر قزوین)»، *جامعه، فرهنگ و رسانه*، ش ۶، ص ۵۷-۸۰.
- شعاع کاظمی، مهرانگیز، ۱۳۹۶، «خشونت خانوادگی، دلزدگی زناشویی و احساس ارزشمندی در زنان عادی و مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شهر تهران»، *مطالعات زن و خانواده*، ش ۱، ص ۳۵-۵۲.
- صادقی فسایی، سهیلا و همکاران، ۱۳۹۵، «تحلیل گفتمان سه دوره اجرایی جمهوری اسلامی ایران در زمینه وضعیت اجتماعی زنان»، *الگوی پیشرفت اسلامی-ایرانی*، سال چهارم، ش ۷، ص ۱۷۵-۲۰۱.
- صادقی، رسول و زهرا شهبایی، ۱۳۹۸، «تعارض کار و مادری، تجربه گذار به مادری زنان شاغل در تهران»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، سال سی‌ام، ش ۷۳، ص ۹۱-۱۰۴.
- عبدالهی، محمد، ۱۳۷۴، «بحران هویت، هویت جمعی، دینامیسم و مکانسم تحول آن در ایران»، *نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران*، دفتر اول، ص ۶۳-۸۳.

- علیرضائزاد، سهیلا، ۱۳۹۲ «هویت حرفه‌ای یا جنسیتی: مطالعه‌ای بر دختران تحصیل کرده و شاغل بالاتر از ۳۵ سال در شهر تهران»، *مجله علوم اجتماعی دانشگاه علامه*، شماره ۶۰، ص ۲۷۶-۳۱۱.
- غیاثی، پروین و همکاران، ۱۳۸۹، «بررسی علل اجتماعی گرایش به طلاق در بین زنان مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شیراز»، *زن جامعه*، سال اول، ش ۳، ص ۷۹-۱۰۸.
- قادرزاده، امید و همکاران، «بازسازی معنایی تجارب زیسته دختران از تجرد»، *زن در توسعه و سیاست*، دوره پانزدهم، ش ۳، ص ۴۰۳-۴۲۶.
- قاسمی، علی اصغر و غلامرضا ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰، «نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران»، *راهبرد*، سال بیستم، ش ۵۹، ص ۱۰۷-۱۳۸.
- قاسمی، علیرضا، ۱۳۹۱، «دومین نشست مشترک گروه جامعه‌شناسی خانواده و کارگروه زنان و مناسبات خانواده»، *انجمن جامعه‌شناسی ایران*، ۲۲ آبان، با موضوع نظریه پردازی در زمینه طلاق و طلاق توافقی.
- قانع عزآبادی، فرزانه و همکاران، ۱۳۹۲، «نگرش اجتماعی نسبت به تجرد دختران ۳۰ سال بالاتر (مورد مطالعه شهر یزد)»، *پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، سال چهارم، ش ۷، ص ۹۹-۱۲۷.
- کاظمی‌پور، شهلا، ۱۳۸۳، «تحول سن ازدواج در ایران و عوامل جمعیتی موثر بر آن»، *پژوهش زنان*، ش ۳، ص ۱۰۳-۱۲۴.
- کجباف، محمدباقر و همکاران، ۱۳۸۷، «تحلیل کیفی تجردهای ناخواسته در دختران و پسران»، *خانواده‌پژوهی*، ش ۱۴، ص ۱۲۳-۱۳۲.
- کریمی، محمدتقی و فیروزه کریمی، ۱۳۹۳، «بررسی تعارضات نقش‌های خانوادگی و اجتماعی بانوان و ارائه الگوی مناسب برای زندگی خانوادگی زنان شاغل»، *مطالعات راهبردی زنان*، سال شانزدهم، ش ۶۴، ص ۷-۴۶.
- کلانتری، عبدالحسین و همکاران، ۱۳۹۰، «مرور سه دهه تحقیقات علل طلاق در ایران»، *مطالعات راهبردی زنان*، سال چهاردهم، ش ۵۳، ص ۱۲۹-۱۶۲.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۸، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۷، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، نشر نی.
- لاپتین، دבורا، ۱۳۸۰، «بیم و مدرنیزاسیون تأملی»، ترجمه مریم رفعت‌جاه، *رغنون*، ش ۱۸، ص ۲۹۴-۳۲۵.
- معمار، ثریا و بهجت یزدخواستی، ۱۳۹۴، «تجارب زیسته دختران شاغل ۳۰-۴۹ سال از تجرد»، *مسائل اجتماعی ایران*، سال ششم، ش ۲، ص ۱۴۹-۱۷۲.
- میرآش، سمیه، ۱۳۹۱، *تعرض‌های هویت اجتماعی سنتی و مدرن و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه موردی زنان ۲۴ تا ۳۴ ساله شهر قزوین)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا.